

همچنان آتش بر «بیرق» پرستاره؟!

مجید علیپور

عضو شورای سازمان معلمان استان گیلان

1. در صبحی سرد و زمستانی وارد کلاس شده بودم در حالی که بابت شیطنت بچه ها، لایه ای نسبتاً ضخیم از گرد و خاک روی میز دبیر نشسته بود. از نماینده کلاس خواستم تکه پارچه ای از دفتر آموزشگاه بیاورد تا میز را گردگیری کنم، رفت و بعد از دقایقی بازگشت در حالی که پارچه ای کثیف و دوداندود در دست داشت! تنها نگاه مختصری لازم داشت تا بفهمم آن "تکه پارچه" چیزی جز «پرچم» رنگ و رو رفته و پاره شده کشور نیست که ظاهراً مدیر مدرسه، بعد از تعویضش با پرچمی نو، از آن برای پاک کردن دوده های بخاری نفت سوز مدرسه و اکنون هم تمیز کردن میز معلم استفاده می کرده (و لابد به گمان خودش صرفه جویی مناسبی هم صورت داده بود!) با عصیانیت تمام نماینده را برگرداندم تا پارچه را عوض کند و به خیال خودم برای جبران چنان اتفاقی، آن زنگ را به جای تدریس موضوع درس، به بحث درباره مفاهیمی چون چیستی ملت، هویت ملی و نقش نمادها در تحکیم همبستگی ملی اختصاص دادم! زنگ تفریح که رسید، مدیر که (با توجه به تعاریف رایج) انسان موجهی هم بود، مین مین کنان از این گلایه می کرد که «فلانی! تکه پارچه ای کهنه و بلااستفاده بود، این همه ناراحتی نداشت که نشان دادی؟!»

2. در مقام یک ایرانی چه احساسی نسبت به پرچم خود داریم؟ آیا واقعا چنان که می نمایم برای پرچم کشورمان احترامی که شایسته و بایسته آن است قایلیم؟ چه نشانه هایی گواه بر این ادعاست که نشان دهد پرچم را نمادی وحدت آفرین، مقدس و نشانه ای از حس تعلق و افتخار من ایرانی به این آب و خاک می دانیم؟ برای ما ایرانیان امروز، بین پرچم و سرود ملی مان چه نسبتی برقرار است و هرکدام از این دو، کدام مفاهیم یا خاطرات جمعی را در ذهن و ضمیرمان تداعی می کنند؟ نگارنده تردیدی ندارد که بسیاری دیگر از ایرانیان نیز مشابه آن خاطره را بارها و بارها تجربه کرده اند. وقتی به صورت مکرر در مدارس و بیمارستان ها و خیابانها و اتوبانها و ادارت دولتی و ... با پرچم هایی رنگ و رو رفته، کثیف و مندرس مواجهیم که

هفته ها و ماههاست توجهی را به خود جلب نکرده و مسوول و مدیری بابت بی توجهی به این امر تذکر و توبیخی دریافت نکرده، یعنی برای این به ظاهر نماد وحدت ملی، اعتبار و احترامی که ادعایش را داریم قایل نیستیم. بنابراین عجیب هم نخواهد بود که با همذات پنداری، ادعاهای دیگران درباره قداست و احترام به پرچم ملی شان را چندان جدی نگیریم و گمان کنیم که نزد آنان نیز نمادهایی چون «پرچم» و «سرود ملی»، چیزی در حد زینت المجالس و یک گراندی برای عکاسی مدیران است و لابد بعد از مدتی استفاده، مناسب برای دریدن و گردگیری از طاقچه هاست!

3. از نخستین روزهای انقلاب، به آتش کشیدن پرچم آمریکا در کنار شعار «مرگ بر آمریکا» تبدیل به سنتی در مراسم و تظاهرات خیابانی شد. عموماً استدلال می شود که این کار، نه به معنای دشمنی با «ملت آمریکا» بلکه حاوی پیامی است به همان مردم که ما مخالف سیاست های جنگ طلبانه و استعماری «دولت آمریکا» در سطح جهان هستیم. در طی این سالها بارها و بارها شاهد گلایه های ضمنی و صریح خبرنگارانی در مواجهه با مقامات ارشد سیاسی کشورمان بوده ایم که تذکر داده اند، پرچم برای عموم آمریکاییان نماد بسیار مقدسی است و آتش زدن پرچمشان آنهم به صورت مکرر و دستوری، به اعلام دشمنی با کلیت ملت آمریکا تعبیر می شود. با اینحال مقامات کشور ضمن «مردمی» و غیر حکومتی دانستن این رفتارها، ادعا می کنند میان ملت آمریکا و دولتشان تمایز قایل هستند. این درحالیست که اگر ادعا کنیم، اهمیت پرچم و سرود ملی نزد آمریکاییان به اندازه ایست که آن را تنها می توان با حرمت کتابهای مقدس دینی نزد مسلمانان مقایسه کرد؛ اغراق نکرده ایم. به عنوان مثال تقریباً در هیچ فیلم تولید شده ای در هالیوود نمی بینیم که در صحنه یا صحنه هایی، پرچم آمریکا نمایش داده نشود. طبعاً این پرسش به وجود می آید که منشاء این احترام به پرچم کجاست و چرا آمریکاییان ادعا می کنند که به آتش کشیدن پرچمشان را نه پیامی در مخالفت با سیاست های دولتهایشان، بلکه به معنای لگدمال کردن هویت و غرور ملی خود می دانند؟

4. «در این ساعات فجر صبحگاهان، به من بگو چه می بینی
آیا آن پرچمی که دوش بر آن سلام دادیم را اکنون در نور سحرگاهان
می بینی؟»

پرچمی که خطوط راه راه پهن آن و ستارگان درخشان آن در این نبرد
پر خطر
پرچمی که بر روی استحکامات ما دلاورانه در اهتزاز بود

تا بش سرخ پرتابه‌های دشمن، و بمب‌های انفجاری آنان در این شب آمدند و رفتند، اما...
پرچم ما در جای خود باقی‌ماند!

ترانه «بیرق پرستاره» که بعد از مدتی به سرود ملی آمریکا تبدیل شد، قدمتی بیش از دو‌یست سال دارد و یادگاری است از دوران جنگ‌های استقلال آمریکا. داستان خلق این سرود به اهتزاز یک پرچم بر دیواره «قلعه مک هنری» و ایستادگی جانانه مبارزان آمریکایی مقابل ارتش حرفه‌ای و بمباران شدید کشتی‌های توپ‌دار انگلیسی باز می‌گردد. پیش از این حمله، انگلیسی‌ها در بسیاری از نقاط، ارتش مردمی و عموماً فدایی آمریکاییان را به شدت شکست داده بودند و پایتخت کشور (واشنگتن) را هم تصرف و ساختمان‌های دولتی آن (از جمله کاخ سفید) را به آتش کشیده بودند. در حالی که امیدها به موفقیت مقاومت در مقابل ارتش حرفه‌ای و عالم‌گیر بریتانیا روز به روز کمرنگ‌تر می‌شد و انگلیسی‌ها خود را آماده حمله نهایی به نقاط محدود باقیمانده در دست شورشیان استقلال خواه می‌کردند؛ جمع کوچکی از وکلای آمریکایی با حمل پرچمی سفید عازم ناو «تونانت» شدند تا بر سر مبادله تعدادی اسیر با فرماندهان مستقر در آن رزم ناو مذاکره کنند. در این جمع کوچک، وکیل جوانی به نام دکتر «فرانسیس اسکات» هم حضور داشت؛ اما از آنجا که این حضور نابهنگام با طراحی نقشه برای حمله به شهر «بالتیمور» و چگونگی تصرف «قلعه مک هنری» همزمان شده بود، فرماندهان انگلیسی برای از بین بردن احتمال لو رفتن جزئیات نقشه، از خروج دکتر اسکات و همراهانش، تا پایان عملیات جنگی خودداری کردند. در نتیجه دکتر اسکات و سایر همراهانش ناخواسته شاهد بیش از 25 ساعت بمباران مداوم و بی‌رحمانه هموطنان مبارز خود در قلعه بودند.

بر بالای قلعه مک هنری، پرچم عظیمی به ابعاد ۱۰.۵ در ۹ متر نصب شده بود که اهتزاز آن از فاصله بسیار دور نیز دیده می‌شد و به پایین کشیدنش معنایی جز پایان مقاومت مدافعان قلعه در مقابل بمباران و حمله همزمان سربازان انگلیسی نداشت. شب هنگام، گرچه منظره قلعه و پرچم عظیم نصب شده بر آن از دیدها مخفی شده بود؛ اما صغیر گلوله‌ها و آتش توپها چنان فضای وحشت‌انگیزی خلق کرده بود که در کشتی تونانت، کسی باقی‌نمانده بود که در قتل عام مدافعین قلعه و سقوط شهر بالتیمور، کمترین تردیدی داشته باشد. نگرانی و ترس در چشمان اسکات موج می‌زد. او تمام شب را بر روی عرشه کشتی دشمن قدم می‌زد و به سرنوشت جنگ و مدافعین از جان گذشته قلعه می‌اندیشید. صبح هنگام، زمانی که نور آفتاب اندک‌اندک فضا را روشن می‌کرد، همگان ناباورانه به «پرچم بزرگ ستاره

نشان» بر بالای قلعه که همچنان در اهتزاز بود می نگریستند و این معنایی جز ناکامی انگلیسی ها و تداوم مقاومت و امید آمریکاییان به پیروزی در این نبرد نابرابر نداشت. در چنین موقعیتی بود که دکتر اسکات با شور و شعفی وصف ناشدنی، قلم و کاغذ برداشت و حالتی که بر او می رفت را چنین نوشت:

« در این ساعات فجر صبحگاهان، به من بگو چه می بینی
آیا آن پرچمی که دوش بر آن سلام دادیم را اکنون در نور سحرگاهان
می بینی؟

...

در این شب آمدند و رفتند، اما...
پرچم ما در جای خود باقی ماند.»

5. ساعاتی بعد از آن شکست، انگلیسی ها به اسکات و همراهانش اجازه دادند کشتی را ترک کنند. اسکات نام شعرش را «دفاع از قلعه مک هنری» گذاشت که بابت یاد شدن از آن پرچم عظیم قلعه مک هنری و مقاومت حماسی مدافعانش، به سرعت میان عموم مردم محبوب و در مناسبت های گوناگون اجرا می شد. پرچم قلعه مک هنری بعدها به موزه ای فرستاده شد تا در آنجا نگهداری و در معرض دید عموم قرار گیرد. از آن زمان تا به امروز، این پرچم و آن سرود برای عموم آمریکاییان نمادی از مقاومت سرسختانه در مقابل ذلت تسلیم به دولتی عالمگیر (امپریالیست) و استعماری است. از این روست که نه تنها به آتش کشیدن آن را با توجیه مخالفت با اقدامات امپریالیستی و استعماری دولتشان درک نمی کنند بلکه این حرکت را تلاشی برای خوار کردن حس غرور ملی و لگد مال کردن آن حماسه و خاطره جمعی تفسیر می کنند.

6. و فرمود: «وَلَا تَسُبُّوا° الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللّٰهِ° فَيَسُبُّوا° اللّٰهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ»
(و آنهایی را که جز خدا می خوانند دشنام مدهید که آنان از روی دشمنی [و] به نادانی خدا را دشنام خواهند داد)

به خودمان بازگردیم. حالمان در مقابل کسانی که با توجیه مخالفت با برخی رفتارهای همکیشان-مان، به مقدسات یک ملت یا امت توهین می کنند، چگونه است؟ تا چه اندازه گوشه ایمان در مقابل توجیهات مکرر و فلسفه بافی های چنان جماعتی بعد از توهین به مقدسات و نمادهای محترم ملی و مذهبی مان شنوا خواهد بود و آیا همه حرفها و توجیهات آنها (به فرض صحت) تحت الشعاع عمل نادرست و واکنش برانگیزشان قرار نخواهد گرفت؟

به این بیاندیشیم با تداوم این حرکت، کدام پیام را برای «ملت آمریکا» و سایر ملل جهان مخابره می‌کنیم و اساساً منتظر دریافت کدام بازخوردها و نتیجه‌ای هستیم؟ آیا به راستی گمان می‌کنیم که احترام و اعتبار سرود و پرچم ملی نزد آمریکاییان هم چیزی در حد «تکه پارچه‌ای برای گردگیری» است؟

#####